

جاده ی سجاده

مؤلف: محمدرضا سنگری

ناشر: ستاد اقامه نماز

نوبت چاپ: سوم

تاریخ چاپ: زمستان ۱۳۷۵

چاپ: مهر - قم

شمارگان: ۱۰۰۰۰ نسخه

باسمه تعالی

هر روز هفده بار بر سجاده به جزر و مد می ایستیم تا «دریا» شدن فراموشمان نشود. هر روز رو به روشن ترین سمت، پلک قلبمان را می گشاییم تا نور، گستره ی سینه مان را پر کند و تاریکی و سیاهی، خوبترین بخش وجودمان را فتح نکند.

ما آموخته ایم که فرو افتادن درمقابل «او» راه برخاستن است مثل دانه که شرط شکفتن و رشد کردنش، پیشانی بر خاک نهادن است.

ما آموخته ایم که آسمان از آن کسی است که شکسته بال تر است! چرا که شکستگی در پیشگاه «دوست» عین درستی است، ما آموخته ایم که در زیر باران اشک بهاری شویم و در نجوای شبانه، گذرنامه ی آسمان بگیریم و در نفی خویش، معنا شویم.

ما آموخته ایم که همیشه در نمازی عاشقانه همه نیاز شویم و با سوز و ساز، پشت پرده های راز را آفتابی کنیم و سیر در روشنای ملکوت را بیاموزیم.

وقتی دستهایمان فرامی آید و «نیت» از کوچه ی قلبمان می گذرد، صدای پای خدا در همه ی وجودمان می پیچد و تبسم گرم او همه ی احساسمان را می نوازد.

[صفحه ۷]

وقتی تکبیر زمزمه می شود و همه چیز پشت سر، افکنده می شود کسی در گوشمان می خواند: به خلوت ملکوت خوش آمدید! و هنگامی که حمد می خوانیم نفس به نفس تا ناکجا پر می گشاییم و صدای بالهایمان به فرشتگان آرامش می بخشد و مهمه ی پروازمان سبزترین ناحیه ی بهشت را پر می کند.

نماز، همه چیز است؛ افتادن، برخاستن؛ فریاد، سکوت؛ اشک، تبسم؛ نیاز، ناز؛ دادن، گرفتن؛ گم شدن، یافتن و ساده تر و صریح تر، همه ی زندگی است.

نماز تبسم روح است. شکفتن قلب است، پرواز اندیشه، فریاد ذره ذره وجود در طلب و تشنگی رسیدن به دریا، به محبوب، به ساحل وصل.

نماز دل دادن است و دلدار گرفتن است. دلشدگان شوریده وقتی به نماز می ایستند گم می شوند و در این گم شدن همه چیز می یابند، همه چیز می شوند و در هزار هزار آینه به تماشای دوست می ایستند، نماز عاشقانه، ایستادن پشت پنجره ای است که از آنجا چشم انداز شکوهمند «وجود» پیداست. نماز عاشقان، طنین مند و دنباله دار است. نمازی که می خوانند در تمامی لحظه هایشان پژواک می یابد، آنسان که پس از نماز نیز در نمازند. نماز عاشقانه تمام نمی شود حتی در خواب نیز ادامه می یابد. نماز عاشق، دائمی است. عاشقان تمام روز در نمازند و شگفتا که نماز هر لحظه شان تازه تر و شکوفاتر از پیش است. نماز عاشقان تکراری نیست و زندگیشان نیز.

نماز عاشقان، مثل زندگی، هر لحظه تازه می شود. نماز عاشقان هرگز تمام نمی شود مثل زندگی که هر روز از سر خط نوشته می شود. پس نماز، زیباترین جلوه گاه عشق است. خوبترین لحظه ی عاشقی... و عشق سوژه ی همیشگی شاعران. شعر بی عشق نوشته ای کسالت بار است و شاعر یعنی عاشق... و اینک باید پرسید آیا شاعر می تواند عاشق باشد و از عاشقانه ترین لحظه سخن نگوید؟

[صفحه ۸]

اگر نماز خوبترین لحظه ی عاشقی است، چگونه می توان شاعر بود و این لحظه را نگفت، این لحظه را ننوشت. اگر مجموعه ی سروده های شاعر بی نشان از این زیبایی است، شعر و شاعر متهم است و... آنچه پیش روی شماست. هر چند معترف به متوسط بودن برخی نمونه هایم - حاصل جوشش و کوششی است که عزیزان شاعر داشته اند. دوستانی که محبت و لطف خویش دریغ نداشتند و چهارمین دفتر ره آورد عنایت و حمایت مکرر آنهاست گرچه برخی از این سروده ها نیز در روزنامه ها و مجلات کشف شده است، با این همه، از همگان سپاسگزاریم و امیدواریم دفتر سروده های نماز، همچنان گشوده بماند همچون جاده سجاده که همواره پذیرای رهروان و سالکان است، سه دفتر پیشین؛ «سرچشمه ی امید»، «در قلمرو راز»، «نافله ی باغ» با استقبال چشمگیر مواجه شد بسیاری نیز با سرانگشت صمیمی نقد، کاستیها را تذکر دادند که دیگر بار از همدلی و همکاریشان سپاسگزاریم.

خداوند همه ی ما را از ناشران فرهنگ انسانساز نماز قرار دهد.

[صفحه ۹]

با سلام خوش فصل

محمدجواد محبت

سه «اقاقی» یا

چار «اقاقی»

شاید

با کمی فاصله از هم نزدیک «پل چوبی» ست [۱].

«پل چوبی» نزدیک «قنات» [۲].

و قنات

اندکی بالاتر از «چشمه ی لیزان» قدیم [۳].

اول صبح بهار

ماه اول

- یا نیمه ی دوم

انگار...

بی خیال

آرام آرام

قدم برمی داری

ناگهان می بینی

در هاله ای از عطر شناور هستی

با سلام خوش فصل

روزت امروز

معطر شده است

مثل اینست که از دست نسیم

صبح را

[صفحه ۱۰]

عطر اقاها را
هدیه می گیری
می نوشی
می نوشی
می نوشی...
و دلت یاد خدا می افتد
روز از آغاز
مطهر شده است.

ای دل!! ای... همسفر تنهائی
وقت کاریست که از دست تو برمی آید
تا، کسی نیست
بیا
سجده ی شکری بکنیم.

[صفحه ۱۱]

- [۱] نام سه جای قدیمی در کرمانشاه که تقریباً در مسیر همدند.
- [۲] نام سه جای قدیمی در کرمانشاه که تقریباً در مسیر همدند.
- [۳] نام سه جای قدیمی در کرمانشاه که تقریباً در مسیر همدند.

شب و باران و نماز

روانشاد احمد زارعی

باز امشب هوس گریه ی پنهان دارم
میل شبگردی در کوچه ی باران دارم

کسی از دور به آواز مرا می خواند
از فراز شب بی راز مرا می خواند

راهی می‌کده ی گمشده ی زندانم
من که چون راز دل می زدگان عریانم

ابر پوشانده در مخفی آن میخانه
پشت در باغ و بهار است و می و افسانه...

خرد خرد، همان به که مسخر باشد
عقل کوچکتر از آن است که رهبر باشد

تا که شیرین کندم کام و برد تشویشم
آن می تلخ تر از صبر بنه در پیشم...

باز امشب هوس گریه ی پنهان دارم
میل شبگردی در کوچه ی باران دارم

حال من حال نماز است و دو دستم خالی
راه من راه دراز است و دو دستم خالی

شب و باران و نماز است و صفا پیدا نیست
که خدایان همه هستند و خدا اینجا نیست

پیش از این راه صفا این همه دشوار نبود
بین میخانه و ما این همه دیوار نبود

باز امشب هوس گریه ی پنهان دارم
میل شبگردی در کوچه ی باران دارم

مردم آن به که مرا مست و غزلخوان بینند
اشک در چشم من است و همه باران بینند

دیده ی می زده ی ماست که روشن شده است
جان چنان کرده رسوبی که همه تن شده است

بگذارید نسیمی بوزد بر جانم
تا که از جامه ی خاکی بکند عریانم

دستها در ملکوت و بدنم بر خاک است
ظاهر آلوده ام اما دل و جانم پاک است

شب و باران و نماز است و هماواز قنوت
باقی مثنوی ام را بسرایم به سکوت

سجاده و اشک

سید اکبر میرجعفری

با من بیا تا سر عهد با این دل ساده و اشک
تا قلب آئینه ها تا میعاد سجاده و اشک

آنسوی این چشمه های خشکیده در واحه ی وهم
چشمان سبز نیازت امشب غزل زاده و اشک

گویی فقط از زمین در زیر بار تغافل
از چشم این آسمانها این دل نیفتاده و اشک

تا باغهای تجلی یک سجده راهست و افسوس
عمریست ما آشناییم با غربت جاده و اشک

بگذار تا آسمان هست از ما خدایا بماند
از ما که چیزی نداریم جز این دل ساده و اشک

بوی باور

اسحق راهب

مثل یک لبخند ساده، ساده ام
عشق می داند که من آزاده ام

بوی گندم خیزد از دستان من
آری آری روستایی زاده ام

کاروان کوچیده تا مرز حضور
تازه من در فکر کوچ افتاده ام

شعر هجرت را بخوان در گوش من
پای رفتن دارم و آماده ام

زندگی را می کشم دنبال خود
آشنا بر زخمهای جاده ام

دانه های پاک اشکم شاهدند
بوی باور می دهد سجاده ام

چلچراغ دعا

سید فضل الله طباطبایی ندوشن (امید)

بیا تو را به خدا، بی ریا نماز کنیم
نگاه پنجره را رو به قبله باز کنیم

ز چلچراغ دعا روشنی به دست آریم
کمی نیاز به درگاه بی نیاز کنیم

به کوچه باغ عبادت قدم زنان باید
برای چیدن گل دست دل دراز کنیم

گلی ز عرش بچینیم و صد سبده صلوات
نثار تربت پیغمبر حجاز کنیم

نشیب ها و فراز است تا به خلوت انس
بیا (امید) توکل به چاره ساز کنیم

[صفحه ۱۵]

آواز خدا

علی شاهرخ فلسفی

باز متن شعرم آواز خداست
باز فصل مثنوی بی انتهاست

باز باید در ثنایی اینچنین
حمد لله خواند و رب العالمین

باز در مهمانی گل واژه ها
یاسها، بابونه ها، آلاله ها

باز در جشن اقاچه‌های عشق
رقص دلچسب قناریهای عشق

می زخم دل را به دریای بلا
(پله پله تا ملاقات خدا)

می توان از نور حق بی تاب شد
نور اگر نتوان، توان مهتاب شد

می توان در حمد رب العالمین
مست شد از جام جانسوز یقین

می توان در حمد حق شعری سرود
در سپاس بی کرانش لب گشود

حمد تفسیر تمام سوره هاست

معنی الفاظ پر رمز خداست

حمد یعنی قل هو الله احد

حمد یعنی از بلد تا فی کبد

حمد رب اشرح لی گفتن های ماست

حمد زینت بخش قرآن خداست

حمد یعنی عشق آن محبوب پاک

ناله های عاشقان سینه چاک

حمد یعنی آیه قالوا بلی

حمد یعنی استجب های خدا

معنی انا الیه راجعون

از درون حمد می آید برون

حمد استشهاد حقانیت است

حمد استخلاص بعد از نیت است

لم یلد یک وصف و آن عرفان تو

حمد می خوانیم در فرمان تو

پی سپاران طریق آنکه هست

حمد می نوشند از جام الست

ز آنکه ما هم تشنگانی بی کسیم
در طریق حمد حق همچون خسیم

بر مدار حمد می شاید که زیست
چیست غیر از حمد خالق چیست، چیست؟

من نمی دانم سزاوار تو چیست
مثنویم در خور حمد تو نیست

تو بزرگی، بی نیازی، بی نیاز
تو حمیدی ای کریم سرفراز

[صفحه ۱۶]

نماز (۱)

همایون علیدوستی

شولای نور بر تن ما می کند نماز
ما را غریق مهر خدا می کند نماز

با بانگ پر صلابت قد قامت الصلوة

ما را به کوی عشق صدا می کند نماز

دل‌های خو گرفته به مرداب شرک را
سرچشمه‌ی خلوص و رضا می کند نماز

هر صبحدم به روی خدا باوران خاک
درهای رحمت است که وامی کند نماز

کن تکیه بر نماز که در شط حوادث
ایمن تو را ز موج بلا می کند نماز

بنگر به پیر عشق که بر تخت احتضار
وقت سفر چگونه ادا می کند نماز

آکنده از طنین عبور فرشته هاست
آنجا که بال نافله وامی کند نماز

از بندهای وسوسه، طاووس روح را
در آسمان نور رها می کند نماز

مردان راه را ز جفا و وفای دوست
پیمان‌ه نوش خوف و رجا می کند نماز

با زانوی ادب چو نشینی گه سلام
بر تو سلام عشق و صفا می کند نماز

مقبول حق چو گشت نمازت، برای تو
صد قصر در بهشت بنا می کند نماز

[صفحه ۱۷]

بی نماز

عبدالعظیم صاعدی

صدا

محال است

در خلاء

ریشه ببندد - شکوفه ببیند

عبث،

در انتظار ثمر

«بی نماز»

می کوشد

تپشگاه کهکشانشانها

عبدالعظیم صاعدی

انگستانم

خیس از وضو

کبریت خورشیدند

دل،

در کار نماز؛

سینه

تپشگاه کهکشانهاست

[صفحه ۱۸]

خورشید خفته

عبدالعظیم صاعدی

فرشتگان

نیز نقاشی می داند

بر بوم پیشانی شب زنده داران

خورشید خفته بر رقص موجها

کار آنهاست

[صفحه ۱۹]

تا او...

پروانه امیری - دانش آموز

وقتی دلت برای خدا تنگ می شود

احساس می کنی چشمت مناره ای است که تکبیر گفته است

در نیمه های شب

بر دستهای تو

امن یجیب عشق، تفسیر می شود

من در کتاب خویش
محبوب آشنای تو را نام برده ام

[صفحه ۲۰]

جاده ی سجاده

الهام یاوری - دانش آموز

اشک بر ساحل چشم
دست چون چشمه ی نور

دل پر از شور و خروش
زیر لب شعر شعور

دل، نماز خود را
تا که قامت بسته

قطره ای با دریا
می شود پیوسته

جاده ی سجاده
می رود سوی تلاش

هر سکوتی ننگ است

آی، دل دریا باش!

تا که خورشیدی هست

کرم شب تاب کجاست؟

چادرم را بدهید

مقصد این بار خداست

[صفحه ۲۱]

قد قامت الصلوة

عبدالحمید رحمانیان جهرمی

هر صبحگاه با دم فیض مناره ها

رو سوی نور پنجره ای باز می شود

فصلی که امتداد حضور فرشته هاست

با جوش جوش حنجره آغاز می شود

باید روانه شد به تکاپوی عشق ناب

در روشنای زمزم جانها وضو گرفت

با بالهای خسته و دلهای خیس عشق

از چشمه سار فیض خدا آبرو گرفت

در آفتاب جاری قد قامت الصلوة
دلها به حجم عاطفه پیوند می خوردند

تا رشته ی محبتشان نگسلد ز هم
آری به آب و آینه سوگند می خوردند

گلدسته های سبز دعا در تمام روز
سرشار از طراوت فصلی مکرر است

وقت نماز راز حضور فرشتگان
در جاری تلاوت الله اکبر است

درهای آسمان دعا باز می شوند
آنکه که سر به شانه پرواز می نهیم

مائیم و باز کوچه بن بست پیش رو
وقتی که دل به نغمه ی ناساز می دهیم

ای پرده وار، سوی اجابت بلند گیر
دستی که از ضریح تو کوتاه مانده است

سنگینی که بال و پر را شکسته است
بار مسافری است که از راه مانده است

نماز (۲)

پویک پرورش

از جاده های دور می آیی تو ای دوست
با کوله بار نور می آیی تو ای دوست

سوغات راه آئینه می آری برایم
خورشید را در باغ می کاری برایم

دستان پر یاس مرا دریافتی تو
تنهای من، احساس من را یافتی تو

خورجین دوش بادها بوی تو دارد
فصل شکفتن باغ رو سوی تو دارد

در شهر چشمان تو من تنها ترینم
در انتهای جاده شب آخرینم

اینجا تمام یاسها رنگ تو دارند
گلدسته های نور آهنگ تو دارند

قالیچه احساس زیر پای ایوان
اشک شقایق، آسمان سبز گلدان

یک سایه و در دست قرآن دستهایش
سجاده و دریای ایمان زیر پایش

گل‌های چادر وقت دیدار تو آن شب
بوی ملائک داشتند و رنگی از شب

در قبله ی رویت نماز من مثل بود
دیدار تو حی علی خیر العمل بود

[صفحه ۲۳]

نماز (۳)

شریف رضا مجد - دانش آموز

از ارتفاع نمازم تو را صدا کردم
تمام وسعت شب را خدا خدا کردم

نگاه خسته ی خود را به آسمان بردم
و اشک خویش نثار ستاره ها کردم

تو را به گرمی این لحظه های اشراقی
مرا ببخش خدایا اگر خطا کردم

به شط جاری چشمان من نگاهی کن
ببین که عشق چه کردست و من چها کردم

در آستانه ی رفتن، در انتهای نماز
تمام پنجره ها را به نور وا کردم

[صفحه ۲۴]

چشم مرطوب نیایش

اکرم گودینی

ما گوش بر آهنگ گرم تیشه داریم
هر صبح بر مهر جنون سر می گذاریم

اندیشه مان در بیستون عشق جا ماند
زین رو به جز دیوانگی حاصل نداریم

شبهای یلدا در زمستان دل خود
همکاسه ی پاییز و همکیش بهاریم

برخیز تا با چشم مرطوب نیایش
آینه را در خاک دلها مان بکاریم

دیر است ابرو بغض و ما هم آشیانیم
ای کاش امشب تا سحر با هم بیاریم

[صفحه ۲۵]

دل من پنجره ای است

سید احمد زرهایی
گاه گاهی دم این پنجره ی رنگارنگ
می نشینم و به آن سوی افق می نگرم
اندکی دورتر از گستره ی تیره ی خاک
آسمانی پیداست
آسمانی روشن
آسمانی که ستونهای بلندی دارد
جنس آنها همه از عاطفه است
زیر آن گنبد با رفعت سبز
ده خوش منظره ای است
مردمانش همه مانند همند
رنگشان رنگ خداست
صبح با همه هم بر می خیزند

نور بر چهره ی هم می ریزند
مردم این ده خوب
همه گل می کارند
گل پاکی و صفا
گل تسبیح خدا
نهری از زمزم ذکر
در دهستان جاری است
جوی احساس به هر مزرعه راهی دارد
آب، خود مزرعه را می جوید
از دل سنگ چمن می روید

[صفحه ۲۶]

مردم این ده خوب
مسجدی ساخته اند
روی آن گنبدی از معرفت افراشته اند
دسته های گل آزادی و نور
جای گلدسته در آن کاشته اند
وقتی از مزرعه برمی گردند
همه با نغمه ی قد قامت عشق
زیر آن گنبد پر هیمنه صف می بندند
مردم این ده خوب
از محبت همگی سرشارند
چشم امید به آزادی فردا دارند
دستشان وقت قنوت

عرش را می کاود
قلبشان گاه سجود
دوست را می یابد
دل من پنجره ای است
گاه گاهی دم این پنجره ی رنگارنگ
می نشینم و به آن سوی افق می نگرم
مردم دهکده را می بینم
با خودم می گویم
می توانستم کاش
جانب مردم آزاده ی آن ده بروم

[صفحه ۲۷]

نیایش صبحگاهی

علی شاهین - دانشجو

پر زده مرغ سیاهی ز سر خانه ما
می زند طبل اذان بانگ ز میخانه ما

می روم تا که خورم باده از آن میخانه
تا چو حافظ بخورد قرعه به افسانه ما

شکر حق را که کنون ساقی فرزانه او
بکند از قدحش پر سر پیمانہ ما

ما به مستی سخن از عقل و درایت ننیم
خوش عنانی زده او بر سر دیوانه ما

می زخم نعره و فریاد از این درد فراق
سوخت از شعله شمعش پر پروانه ما

من عاجز بکنم سجده بر آن تربت پاک
تا که شاید بنهد پای به کاشانه ما

دوستان جبل المتین گیسوی اوست

بسم الله الرحمن الرحيم

علی محمد حاجی گیتی زاده - دانشجو

اول هر کار نام او بود

نام آن دلدار آن دلجو بود

نام تو زینتگر هر نامه است

حسن مطلع بهر هر برنامه است

نامت آرامشگر دلها بود

روشنی افزای منزلها بود

ناخدای کشتی دل نام توست

رهنما، فانوس ساحل نام توست

سرد باد آن دل که جز داغ تو داشت

یا در اقلیمش به جز یاد تو کاشت

بشکند دستی که خون خامه را

ریخت بی آوردن نام خدا

الحمد لله رب العالمين

حمد مخلوقات در عرش و زمين
منحصر باشد به رب العالمين

ای ثنا گویت تمام ذره ها
در دل دریا و عمق دره ها

دوخته آن لب که نامی جز تو را
بر زبان راند به هنگام ثنا

مرده بادا شعله ی آن کلبه ای
کاندر آن نبود نوای ندبه ای

مرغ و ماهی در زمين و آسمان
جمله در حمد تواند ای مهربان

حمد حق را همچو آن «پیر فقید»
از زبان شاخه ها باید شنید

بهر تسبیح تو لب و ا می شود
غنیچه گفتن شکوفا می شود

طبع، شاعر می شود در نیمه شب

آبشار شعر می ریزد ز لب

طفلک گفتار برخیزد ز جا

بلکه ره یابد بدان بی انتها

لیک آنجایی که کوهی گاه نیست

طفل نو پای سخن را راه نیست

الرحمن الرحيم

این ز نسرين ای ز نرگس تازه تر

در صفا از چشمه پرآوازه تر

گل اگر در جود و احسان سمبل است

شمه ای از بخشش تو در گل است

[صفحه ۲۹]

جامه سبزه به دشت ار دوخته است

ابر بهمن، از تو جود آموخته است

فیض و بخشش از تو آموزد نسیم

ای به برگ و بار، رحمن و رحیم

هر که را از خوان جودت بهره ای است
مرد و زن، شاه و گدا، بی بهره کیست

مالک یوم الدین

قطره کز دریا برآید بی گمان
بازگردد سوی دریا ز آسمان

ماه و خورشید و زمین و آسمان
جملگی باشند سوی تو روان

لیک انسانی که حق را نایب است
دائماً در بازگشتش شائب است

محشری از ما فرا سازد خدا
هر کسی را آن دهد کو را سزا

موعد دیدار «یوم الدین» بود
من چه دانم کان به چه آیین بود؟

کوه، جاری، آب، سوزان می شود
دیده، خیره، عقل، حیران می شود

از غلامان می برند اربابها

پاره گردد رشته ی اسبابها

آن زمان که مادر از فرزند خویش

روی گرداند، بگیرد راه خویش

آن زمان کانسان پریشان می شود

از برادر هم گریزان می شود

وای از بی توشگی، بی حاصلی

آه از بی باوری، دل غافل

گفته ای هر فعل را پاسخ دهی

نیک و بد را در ترازو می نهی

وای بر اعمال بی مقدار ما

آه از فرجام سوء کار ما

ایک نعبد و ایک نستعین

ای یگانه یاور و معبود من

ای مراد ای کعبه ای مسجود من

ای پناه بی پناه افتادگان
تکیه گاه قوت از کف دادگان

مسکن درویش مسکین کوی اوست
دوستان، حبل المتین گیسوی اوست

یاری از او خواه او یاریگر است
دست او از دست هر کس برتر است

بنده او باش تا یاری شوی
از سوی دلدار دلداری شوی

بنده شو آنکه کمک خواه از معین
ابتدا «نعبد» و ز آن پس «نستعین»

[صفحه ۳۰]

بنده گر بر خواجه حاجت نآورد
رو به درگاه که می باید برد

چشم میخواران به جام دست توست
هر که در میخانه آید مست توست

اهدنا الصراط المستقیم

گر تو از درگاه خود دورم کنی
از می و میخانه مهجورم کنی

صبح تا شب حلقه بر در می زخم
سر به سنگ و خاک بر سر می زخم

ساقی از میخانه بیرونم مکن
در فراق خویش مجنونم مکن

من نمی گویم مرا هوشیار کن
یا که راه وصل را هموار کن

مستمان کن، راه گو دشوار باش
خواه صاف و خواه ناهموار باش

مست بودن شرط ره پیمودن است
سد راه عشق، عاقل بودن است

کاروان عمر اندر حرکت است
راه بنما رهبر، کم فرصت است

دستگیری کن ز ما کوریم ما

با توایم و از تو مهجوریم ما

ایزدا پروردگارا، ای قدیم
رهنمونم شو به «راه مستقیم»

صراط الذین انعمت علیهم

راه پاکان سینه چاکان مهتران
راه یاران، سربداران، سروران

راه مشتاقان و عاشق پیشگان
لاله اشکان و شقایق ریشگان

راه آنانی که نعمت یافتند
خدمتت کردند و عزت یافتند

غیر المغضوب علیهم و لا الضالین

یا رب از بی مایگان و سفلگان
زر خداوندان و زیور قبلگان

یا رب از آن شب پرستان پلید
دشمنان صبح و خورشید و امید

یا رب از گمگشتگان، بی همتان

سنگ مغزان و منور فکرتان

یا رب از هر عیب ما را دور کن

روح ما با اولیاء محشور کن

[صفحه ۳۱]

ذکر بعضی از تلمیحات

۱- داغ اشاره به معنی و ریشه «بسم الله» و «وسم» دارد در کشف الاسرار از امام رضا نقل شده است:

«اذ قال العبد» بسم الله فمعناه و سمت نفسی بسمه ربی «کشف الاسرار تصحیح اترابی» صفحه ۳۰

۲- معروف است که علامه طباطبایی تسبیح گویی اشجار را شنیده است.

۳- رحمن بخشش خداوند به عوام و رحیم مهربانی خدا به خواص (مؤمنین و اولیاء الله) است در شعر به جای عام و خاص، برگ و بار (میوه) آمده است.

۴- اشاره به آیه ۱۶۱ سوره بقره: اذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا و رأوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب

۵- اشاره به آیات ۳۴ تا ۳۶ سوره عبس «یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه.

۶- اشاره به حدیث: قصم ظهری اثنان: عالم متهتک و جاهل متنسک... که معادل آنها «روشنفکر» و سنگ مغز آمده است.

[صفحه ۳۲]

نیایش شکوفه ها

فریدون قلاوند (تنها)

می رود به سمت پنجره
دستهای ساده ی نیاز
مثل پیچکی درون باغ
باز وقت خواندن نماز

سبز می شود به روی لب
غنچه های پاک و بی ریا
باز می شوند غنچه ها
در نیایش شکوفه ها

باغ سبز و ساده ی نماز
مثل یک بهار می شود
مثل آینه فضای دل
رنگ چشمه سار می شود

می رسد زمان یک طلوع
در میان حجم سبز جان
پیچ می خورد درون باغ
بانگ پرطراوت اذان

سحر

محمد عزیزی

گاهگاهی یک نسیم

می وزد از دوردست

عطر خوشبوی سحر

کوچه را پر کرده است.

یاسها با روی باز

گرم لبخند و سلام

غرق صحبت با خداست.

یاکریمی روی بام

مادرم پهلوی حوض

باز می گیرد وضو

می نشیند توی حوض

عکس دست و روی او

مثل گل وا می شود

جانماز مادرم

خانه زیبا می شود

با نماز مادرم

صدای یاکریم

محمد عزیزی (نسیم)

سحر شده

دوباره یاکریم

نشسته روی سیم

میان خانه مادرم

نشسته در نماز

سحر شده

دوباره می وزد نسیم

کنار خانه باز

به گوش می رسد

صدای یاکریم

صدای یاکریم

نمازی دیگر

ب - آزادی

روح من! ای روح آتشبار من!
مانده ام حیران من اندر کار من!

عمرم از کف رفت و در اندیشه ام
اهل دینم یا که دنیا پیشه ام؟

شور گفتن بی حد و اندازه شد
آرزوی جاودانم تازه شد

«آرزوی رستن از تردیدها
پر شدن، لبریز گشتن از خدا

شک مرا فرسود، ایمانم کجاست؟
مایه ی آرامش جانم کجاست؟

آه، صبح و ظهر و شب در هر نماز
بازمی آید صدای پای راز

آفتابی از دلم سر می زند
مرغ دل در بیکران پر می زند

راکدم، یکباره جاری می شوم
مثل باران بهاری می شوم

از شرابی پاک لب تر می کنم
عشق را یک لحظه باور می کنم

از مکان خود فراتر می روم
تا کنار حوض کوثر می روم

قاضی در من قضاوت می کند
شک من را او سیاست می کند

می زند، بر دار می آویزدش
سوخته، با باد می آمیزدش

سوخت او، خاکسترش بر باد رفت
نام او هم یکسره از یاد رفت

آه هر دم شعله ی تردیدها
می وزد بر خرمن هستی ما

هر نفس زخمی به روحم می زنند
آه! این عفریتها رویین تنند

وای مغز استخوانم سوخته
بس کنم دیگر، زبانم سوخته

باز هم بانگ اذان برخاسته

جوششی از عمق جان برخاسته

باز دل در سوز و سازی دیگر است

باز هم وقت نمازی دیگر است...

[صفحه ۳۶]

مسافر

وحید دانا

باری این چنین که مانده ایم

بی وضوی آسمان و خاک

هیچ کس

سر به سوی آفتاب

خم نمی کند

من به فکر دستهای بی تفاوت توام

کز شب این تفاوت سیاه

دل نمی کند

تو قبول می کنی

ما همیشه ایم؟

امتداد روزهای آفتابی همیم

«هفت پشت» ما به نور می رسد؟

باز تکیه می دهی به شب

ای ستاره ی بلند

هر چه می کنم به تو نمی رسم

بالهای من
به دست سرنوشت بسته است
شعر نیمه کاره ی مرا ببخش
من مسافر م
نماز من شکسته است.

[صفحه ۳۷]

تکلم با خدا

هوشنگ احمدی

نگاهی آشنا دارد دل من
به کویش اقتدا دارد دل من
سحرگه ظهر و شب مداوم
تکلم با خدا دارد دل من
گل سجاده اش چون می شود باز
نمایی باصفا دارد دل من
طرازش گنبدی زیباتر از عشق
مدور تا سما دارد دل من
به هنگام نماز الله اکبر

اذان تا کبریا دارد دل من

همانند گل سرخ شقایق
لطافت با حیا دارد دل من

به سر شوق وصال روی معشوق
به لب قالوا بلی دارد دل من

ملائک از قنوتش در سجودند
چه زیبا ربنا دارد دل من

رضایش در رضای حضرت دوست
عجب شوق رضا دارد دل من

بلال دل بخوان الله اکبر
که تا غوغا بپا دارد دل من

[صفحه ۳۸]

عبودیت

همت علی اکرادی «پندار»
از خودم تنها تر
در سرآشویی حیرت

آخرین لحظه خود را می جستم
در نیایش
به تو اندیشیدم
در مداری که گره خورده به منظومه حس،
بیمناک،
از خودم رنجیدم
گذر ساده ی هر زلزله را،
پای دیوار صراحت دیدم
گاهگاهی خسته،
در میان سبدی سر بسته
از نفس می افتادم
فکر من فاصله ای داشت به اندازه ی یک تردید
تا رسیدن به عبودیت پنداری نیک

[صفحه ۳۹]

دوست دارم

محمدعلی کشاورز

دوست دارم خوب باشم

صاف و ساده مثل آب

مثل خورشیدی که دارد

نور گرم آفتاب

دوست دارم چشمهایم
چشمه ای زیبا شود

دوست دارم رود باشم
تا دلم دریا شود

دوست دارم پاک باشم
بهتر از گلهای ناز

صورتتم شبنم بگیرد
صبحها وقت نماز

دوست دارم دوست باشم
با خدای مهربان

دستهایم را بگیرم
رو به سوی آسمان

[صفحه ۴۰]

نماز (۴)

محمدکریم جوهری

فروغ دیده ی بینا نماز است
صفابخش دل و جانها نماز است

به اخلاصش چو می افروزی امروز
چراغ روشن فردا نماز است

به تکبیر و به حمد و قل هو الله
بنایی جاودان برپا نماز است

رکوع و سجده بر حق کن که هر دم
تو را سرمایه ی عقبا نماز است

بود معراج مؤمن گر بخوانی
اساس جمله ایمانها نماز است

شور جان

محمدکریم جوهری

مؤمنان را رهگشا باشد نماز
رکن دین مصطفی (ص) باشد نماز

روشنی بخش دل و چشمان ما
چشمه ی نور خدا باشد نماز

در فضای قدسی محراب عشق
شور جان پارسا باشد نماز

مایه ی بیداری و رمز بقا
روحبخش جسمها باشد نماز

[صفحه ۴۱]

سجاده ی عشق

محمد کریم جوهری

رها کن این تن خاکی رها کن
دلت را با حقیقت آشنا کن

وضوئی گیر و بر سجاده ی عشق
خدا را با دلی روشن صدا کن

یار قل هو الله

بیا تا جلوه ی ایثار باشیم
به هر گلشن گل بی خار باشیم

چراغ دل برافروزیم و صادق
بیا با قل هو ا... یار باشیم

نماز مومن

به حمد حق چو بگشاید زبانش
جهانی راز دارد در نهانش

چو مؤمن در نماز آید به اخلاص
گلستان می شود باغ روانش

کلید معرفت

نماز ای دل کلید معرفت‌هاست
فروغ دیدگان اهل تقواست

به نام نامی الله اکبر
نماز آرام جانهای مصفاست

ای خدا از بی چراغی خسته ام

حسین عبدی - دانشجو

ای خدا یک پنجره پرواز ده

بالهای روشنم را باز ده

ای خدا در این قفس پوسیده ام

مرده ام با هر نفس پوسیده ام

در هوایت از هوی خالی شدم

پر زدم عین سبکبالی شدم

ای خدا چشمم به اشکی تشنه است

در گلو بغضی به رنگ دشنه است

ای خدا هر کس سراغ از من گرفت

یک شقایق زار داغ از من گرفت

ای خدا از بی چراغی خسته ام

بی صفای کوچه باغی خسته ام

چشمه اماره ام را کور کن

پس مرا با آینه محشور کن

ای خدا گر بیش یا کم زیستم
در هوای شرجی غم زیستم

چون غزل از عشق لبریز است دل
سرزمینی مثنوی خیز است دل

این غزلها حافظ آهنگ است و بس
مثنوی ها مولوی رنگ است و بس

ای خدا امشب قلندر می شوم
آتش غم را سمندر می شوم

[صفحه ۴۳]

ای دل من ای دو بیتی خوان من
ای تو باباطاهر عریان من

آتش غم در تنم افروختی
جامه شعله برایم دوختی

دره بودم کوه سان پیدا شدم
قطره بودم رفتم و دریا شدم [۱].

ای خدا نامت کلید کارهاست
نام تو مفتاح مشکلهای ماست

ای خدا نام تو خورشید شب است
زین سبب نام تو ما را بر لب است

نام تو از سنگ می جوشاند آب
نام تو در شب بر آرد آفتاب

نام تو آب حیات بندگان
می دهد بر بنده عمر جاودان

یاد تو آرامش جان و دل است
دل بدون یاد تو مشتی گل است

نام تو با فطرتم آمیخته
عش را در سینه ام انگیخته

ما به تو محتاج و تو مشتاق ما
درنگر معشوق ما عشاق را

ای که رحمانی و بخشودن ز توست
نادمان را عفو بنمودن ز توست

ای رحیم ای کردگار مهربان
مهر تو صد جلوه دارد در جهان

گر گناهی سرزند از بنده ای
درگذر زیرا تو بخشاینده ای

[صفحه ۴۴]

بال پروازی که با آن می رهیم
هست بسم الله الرحمن الرحیم

ای خدا تنها تو را باید ستود [۲].
چون تو هستی صاحب هر ذی وجود

ای که تو پروردگار عالمی
ای که هستی بخش جن و آدمی

ای که نبض گل برایت می تپد
قلب بلبل در هوایت می تپد

ای که باران رحمت جاری توست

ای خدا ای صاحب هفت آسمان

خالق خورشید و ماه و کهکشان

هفت دریا را تو گستردی خدا
هر چه می بینم تو پروردی خدا

ای خدا تنها تو را باید ستود
ای خدا ای صاحب بود و نبود [۳].

ای که بخشاینده ای و مهربان
درنگر بر بندگان ناتوان

عفو فرما گر خطا کردیم ما
ای که رحمان و رحیمی ای خدا

ای خدا ای صاحب روز جزا [۴].
در گذر از ما گنهکاران خدا

صاحب روز حسابی ای خدا
رحم کن بر بندگان بینوا

ای یگانه داور عادل خدا
ای خدا ای صاحب روز جزا

می پرستیم از دل و از جان تو را
از تو می جوئیم یاری ای خدا

بند آن آستان هستیم ما
تو عظیمی جملگی پستیم ما

ما تو را تنها پرستش می کنیم
هر چه خواهیم از تو خواهش می کنیم [۵].

پس به ما یاری رسان ای کردگار
بندگان را نیست جز تو هیچ یار

ای خدا ره بیش و رهزن بی شمار
ای خدا ما را به راه راست آر [۶].

راه تاریک است و گمراهیم ما
پس هدایت از تو می خواهیم ما

ای خدا ما را که جویای توایم
پس هدایت کن به راه مستقیم

راه آنانی که نعمت داده ای
هم به آنان نور عزت داده ای

مردمی که بنده خوب تواند [۷].

نه ره آنان که مغضوب تواند

راه جمله انبیاء و اولیاء

بندگان صالح تو ای خدا

راه آنانی که جویای تواند

قطره های ناب دریای تواند

نه ره مغضوبها و گمراهان

که زیان بینند در هر دو جهان

[صفحه ۴۷]

[۱] بسم الله الرحمن الرحيم.

[۲] الحمد لله رب العالمين.

[۳] الرحمن الرحيم.

[۴] مالک يوم الدين.

[۵] ایاک نعبد و ایاک نستعین.

[۶] اهدنا الصراط المستقیم.

[۷] صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین.

نماز عشق

منوچهر جراح زاده «قلندر»

بیا به قافیه گل سفر کنیم آغاز!

سرود عشق بخوانیم، در دیار نماز

بیا که با دل خود بیعتی دوباره کنیم

به سجده گاه خدا رجعتی دوباره کنیم

ز سفره خانه الله توشه بگیریم

دوباره روزی خود، خوشه خوشه بگیریم

درون خویش تکانیم تا خدا آباد

وجود خویش ز سرگشتگی کنیم آزاد

بیا زبان به صلوة و سلام بنشانیم

شعور شعر به شور کلام بنشانیم

بیا به شانه ی رنگین کمان بیاویزیم

به عطر سوره، دل و جان خود بیامیزیم

سید سبد، غزل ناب عاشقانه بریم

طبق طبق گل زیبای عارفانه بریم

سرود وصل بخوانیم تا مدار حریم

حریم فاصله را تا خدا به لحظه بریم

بیا عبور نمائیم از صراط یقین
سفر کنیم به معراج از سکون زمین

بیا که شبنم باغ ستاره دانه کنیم
برای مستی خود، تشنگی بهانه کنیم

قدح قدح، ز زلال سپیده رود کنیم
به سجده گاه خدا، لحظه ای سجود کنیم

به آیه آیه بشوئیم، نخوت و زنگار
وضو کنیم به شبنم، اقامه بر دادار

دعای فاضله را تا سحر ترانه کنیم
به باغ خرم و سبز دعا جوانه کنیم

بیا مرور نمائیم فصل بودن را
شعور و شعر و کلام خدا ستودن را

بیا ز خویشتن خویش در گذر باشیم
ز جذبه های گنه بار بر حذر باشیم

صفای عشق به آئینه قنوت دهیم
درون خویش به رزاق لایموت دهیم

هجای «هو» به الف لام وها حواله کنیم

وجود خویش برای خدا قباله کنیم

ز برگ لاله بیوشیم خرقه پرهیز
تشهدی هله خوانیم، مست و شورانگیز

[صفحه ۴۸]

بیا که فاصله ها را ز خویش برداریم
وجود خویش به معبود خویش بسپاریم

بیا که با دل خود لحظه ای فراز شویم
کلام وحی بخوانیم و در نماز شویم

به ریسمان خدا چنگ عارفانه زنیم
اذان اذان به مناجات شاکرانه زنیم

خدای را به هزاران کلام نام کنیم
اقامه را به سوی مسجد الحرام کنیم

به وقت خواندن الحمد، دل به راه دهیم
یگانه بودن الله را گواه دهیم

بیا ز خوابگه سنگهای خارستان

حدیث سنگ بخوانیم بر سر شیطان

بیا مرور نمائیم قصه حلاج

حدیث سرخ عبادت ز مسجد و معراج

ز های و هوی تعلق رها، زمانه کنیم

به گاه سجده، نیایش به آن یگانه کنیم

بیا که با دل خود خلوتی دوباره کنیم

سفر کنیم ز خویش و به خود نظاره کنیم

کلام عشق به هفده رکوع لیل و نهار

به بند سبحه کشانیم تا شب دیدار

[صفحه ۴۹]

قصیده در فضیلت نماز بر اساس آیات و روایات

علی شریف

هر آنکه کار به نام خدا کند آغاز

به کامیابی و توفیق می شود دمساز

رسد به بهره ی دلخواه خویش در پایان

کسی که کار به یاد خدا کند ز آغاز

اگر سعادت دنیا و آخرت جویی

به کار در ره خشنودی خدا پرداز

بدانچه فانی و واهی است دل نشاید بست

به جاه و مال مبال و به عز و ناز مناز

بسا بود که ببینی زوال حشمت و جاه

بسا بود که ببینی وبال عزت و ناز

فرود آر سر بندگی و طاعت را

به پیشگاه خدای کریم بنده نواز

چو طاعت تو، به درگاه او قبول افتد

ز بندگی سر آزادگی به چرخ افراز

هر آنکه بندگی حق شعار خود سازد

به طاعتش نکند جز خدای را انباز

بشوی جان و تن خویش را ز لوث گناه

به آب توبه و اخلاص و بندگی و نماز

نماز اصل عبادات و پایه ی دین است

نماز داردت از منکرات و فحشا باز

نماز می دهدت حسن خلق و حسن عمل
که حسن خلق و عمل راست بهترین مفاز

نماز بر تو ببندد ره و ساوس دیو
نماز باب حقایق کند به روی تو باز

بپوش باش تو را دیو، در کمین دل است
چنانکه کرده کمین در ره کبوتر، باز

مشو اسیر هواهای نفس توسن خویش
مخور فریب فسونهای دیو حلیت ساز

نماز بر تو گشاید در سعادت و خیر
نماز بر تو ببندد در خیانت و آرز

نماز شیوه ی معمول انبیای خداست
نماز خلوت انس است و گاه راز و نیاز

به صدق و پاکی و اخلاص می کند مؤمن
به بال شوق به معراج قرب حق پرواز

بویژه از همه بهتر جماعت و جمعه
بود میان عبادات افضل و ممتاز

نماز جمعه بود رمز وحدت مردم
ز کارمند و کشاورز و تاجر و سرباز

[صفحه ۵۰]

بسا به جمع شود نقش دشمنان افشا
بسا به جمع شود غدر خائنان ابراز

بسا فزوده شود بینش سیاسی خلق
بسا شود گره از کارهای مردم باز

خوشا کسان که به اصلاح خویش می کوشند
مقام قرب خداوند می کنند احراز

به خلق بهره رسانند با مساعی خویش
نمی کنند به اموال خلق دست دراز

ز پارسایی و پاکی صفای دل یابند
به گوش جان شنوند از فرشتگان آواز

حقایق دو جهان است نزدشان مکشوف
چو عبد خاص خدا گشته اند و محرم راز

شوند داخل در جمع اولیاء الله
به سوی جنت قرب خدا روند مجاز

ز روی صدق و صفا گفت این چکامه شریف
برای اهل حقیقت در این سرای مجاز

[صفحه ۵۱]

نماز (۵)

حبیب الله چایچیان (حسان)

باز، وقت نماز می آید
باز هنگام راز می آید

بانگ (حی علی الصلوة) بلال
گوئیا از حجاز می آید

سائلان و نیازمندان را
وقت عرض نیاز می آید

با رعام است و باب رحمت باز
فرستی کارساز می آید

مؤمنان را نماز، معراج است
وقت پرواز، باز می آید

بندگان، تا به قرب حق برسند
لطف او پیشواز می آید

با قبول نماز، روز جزا
صاحبش سر فراز می آید

چون مجسم شود جمال نماز
شاهدی دلتواز می آید

یاد آن آخرین نماز حسین
با غمی جان گداز می آید

با نسیمی که آید از حرمش
عطر مهر نماز می آید

چون (حسان) موقع نماز رسد
یاد من، این فراز می آید

عجلوا بالصلوة قبل الفوت
عجلوا بهر توبه قبل الموت

هر آنچه خداوند آگاه گفت

برای نشان دادن راه گفت

برای رهائی ز هر مشکلی

کلام (ففرؤا الی الله) گفت

حرمت قرآن بجا می ماند از پاس نماز

بین گوهرها درخشان است الماس نماز

آفرین بر همت آنان که برپا داشتند

در چنین دنیای ظلمت خیز اجلاس نماز

[صفحه ۵۲]

شب...

حبیب الله چایچیان (حسان)

باز، شب آمد، بدنها خسته شد

خستگان خفتند و، درها بسته شد

جز در رحمت که هرگز بسته نیست

عشق اگر باشد، کسی دلخسته نیست

شب گذشت از نیمه و، آیات رب

شد نمایان تر، به لوح تیره شب

اختران در آسمان چشمک زنان

با اشارت، بسته از گفتن زبان

هر یکی در جای خود خوب و قشنگ

هر یکی بر دل زند چون «زهره» چنگ

گردش این اختران و این «زمین»

قدرت حق را نمایش بس همین

آسمان و، لوح زینت بخش آن

رمز میلیون سال نوری، نقش آن

شب همه زیبائی و خوش منظری است

روز، کی در آسمانش «مشتی» است

این «عطارد» این «اورانوس» این «زحل»

آیتی روشن، ز نور لم یزل

در مدار عشق، «نپتون» رهسپار

می رود «مریخ» هم بی اختیار

«ماه» همچون عاشق سرگشته ای

مات و حیران، در پی گم گشته ای

محو نور لایزالی «کھکشان»

جذبہ ی دلبر برد او را کشان

خط نوری، از «شہاب ثاقب» است

شب، خداوندا، چہ ماہ و جالب است

این شب و، این رازها و، این سکوت

رمز تسبیح خدای لایموت

ای شب ای تشریف قرآن را سلام

ای رہ معراج را اول مقام

ای شب ای آگاہ از راز حرم

با ہمہ شب زندہ داران، ہمقدم

[صفحہ ۵۳]

شب، نماز مصطفی را دیدہ است

شب، مناجات «علی» بشنیدہ است

ہمت با گوش دل شب، آشنا

صوت «زہرا» و «حسین» و «مجتبی»

دیده ی شب، دور، از چشم همه
اشک «زینب» دید و، دفن «فاطمه»

شب، شنیده نغمه ی «سجاد» را
و آن خروش و، ناله و فریاد را

شب، به سجده، گریه ی «باقر» بدید
ناله ها در خلوت «صادق» شنید

شب، درون محبس هارون گریست
در مناجاتش چو «موسی» خون گریست

شب، تماشا کرده، در حال دعا
اشک شوق عشق، بر چشم «رضا»

دیده شب، در سجده گاه ذوالمنن
هم «تقی» و هم «تقی» و هم «حسن»

شب، کنون دارد جلای دیگری
از نماز «حجت بن العسکری»

در دل شب، عاشقان پاکباز
با خدای خویش، در راز و نیاز

با چنین رخسندۀ گوهرهای شب
من کیم، تا نام رب، آرم به لب

این منم، بیدار، از هول گناه
می کنم، بر آسمان شب، نگاه

این منم، از راه، دور افتاده ای
رایگان، عمر خود از کف داده ای

این منم، در دست غفلتها اسیر
ای خدای مهربان، دستم بگیر

گرچه من پا تا به سر آلوده ام
رخ به درگاه تو آخر سوده ام

جانم از غم سوزد و دارم خروش
ای خدای رازدار پرده پوش

آدم، با چشم گریان آدم
گر گنه کارم، پشیمان آدم

یا رئوف و، یا رحیم و، یا رفیع
چارده معصوم را آرم شفیع

ناگهان، آمد به گوش دل ندا

مژده ای از رحمت بی انتها:

«یا عبادی، الذین اسرفوا»

از نوید رحمت، «لا تقنطوا»

با چنین رأفت که می خوانی مرا

کی خداوندا، بسوزانی مرا

کی شود، نومید، از رحمت (حسان)

تا که دارد چون تو ربی مهربان